

دستیابی به دین برتر (۷)

علت وجود متشابه

یکی از دلایل اصلی که یک کار برای ما متشابه می شود، تفاوت سطح فکر، درک، تحلیل و قلب، با آن حقیقت است. اتفاقاً، تمام آیاتی که متشابه اند، خبر از یک سطح ادراک و عمل فوق العاده ی ملکوتی، می دهند.

مدیریت مضرت هارون

در جریان حضرت موسی و هارون علی نبینا و آله و علیهما السلام، هم کار حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام و مدیریت شان، فوق العاده بوده و هم کار حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام. چون اولاً، در زمان غیبت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، اکثریت مردم، گوساله پرست شده بودند. ثانیاً، اختلاف و تفرقه ای هم شکل گرفته بود و دو گروه شده بودند. گروه باطل نیز، در حرف خودشان، راسخ بودند و می گفتند: ما به هیچ عنوان، دست از این کار خودمان بر نمی داریم. قرآن، تعبیر عجیبی دارد، می فرماید: محال است. «قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» (طه/۹۱). اگر حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، در این شرایط، بر آن امر، اصرار می کرد، چه اتفاقی می افتاد؟ در جامعه ای که دو گروه شده بود، برخورد و درگیری پیش می آمد. در برخورد هم اکثریت با قوم گوساله پرست ها بود. پس، همان اقلیت حق پرست واقعی هم از دست رفته بودند و دست آن ها، در راه شرک و کفر، به خون مومنین، آلوده می شد. کار بدتر می شد و بدون نتیجه می ماند. زیرا وقتی کسی را بخاطر ایمانش بکشند، گناهی انجام شده که باعث خلود در عذاب، می شود «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُعْتَمِدًا فَجَزَاءُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ...» (نساء/۹۳). این آیه به معنای قتل عمد نیست. زیرا قتل عمد، یک گناه کبیره است و هیچ گناه کبیره ای خلود در عذاب ندارد. اگر کسی تمام عمرش را در گناهان کبیره سپری کند ولی با عقیده ی توحید، از دنیا برود، در نهایت، اهل بهشت است. پس آیه، یعنی؛ مومنی را چون مومن است، بکشد. یعنی؛ جنگ بر سر ایمان و کفر است. این چنین شخصی خالد در جهنم خواهد بود (شخص، راسخ در کفر است و حاضر نیست ایمان را تحمل کند، لذا عنصر ایمانی را از سر راه برمی دارد). با این توضیح، بعد از کشته شدن مومنین (و خود حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام)، توسط گوساله پرستان، قلبشان به شدت به قساوت مبتلا می شد. آنگاه با قساوت قلب، حتی نمی توانستند حرف حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را بپذیرند و به او اعتراض هم می کردند که سر منشاء همه ی این گرفتاری ها خود شما هستید. پس، نگه داشتن جامعه در این حد اعجاز حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، بوده است. اولاً، نهی از منکر کرده اند. ثانیاً، تا حدّ توان نیز این کار را دنبال کرده اند. ثالثاً تا یک قدمی کشته شدن، هم پیش رفته اند. این کار باعث می شود، هم حجت بر مردم تمام شود و هم آن دلسوزی و رحمتی که از هارون علی نبینا و آله و علیه السلام دارند برایشان روشن شود که تا اینجا ایشان با ما همراهی کرد. «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه/۹۴) یعنی؛ من جامعه را موقتاً مهار کردم تا کمی از این اعتقاد به توحید و انسجام جامعه بماند و بعد شما بیاید و تکلیف را مشخص کنید.

عصبانیت یا غضب

ضمناً، در آیه ی «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ...» (اعراف/۱۵۰) غَضْبَانَ، از غَضَب می آید، اما غضب به معنای عصبانیت نیست. (البته ما در محاورات آن را معادل عصبانی می گیریم). عصبانی در فارسی، آن حالتی است که فرد، بخاطر تحریک قوه ی غضبش، از کوره در می رود و کار غیر اختیاری، انجام می دهد یعنی نه آن کار، وظیفه اش است و نه برای انجام آن محاسبه ای کرده است. لذا نوعاً بعد از آن پشیمانی می آورد. اما غضب به این معنا نیست و خداوند، آن را به خودش هم نسبت می دهد. غضب یعنی؛ تحریکی که در عین شدید بودن برخورد، دقیقاً حساب شده و عقلانی و صحیح است. زیرا، بهترین فعل ممکن را بایستی در همان جا، انجام دهد. آن تحریک شدید، هرچه باشد، فعلش، بهترین فعل است که باید انجام شود. اگر بهترین حالت ممکن برای رسیدن به هدف (تطهیر نفوس)، با مهر کردن فراهم می شد، محلّ مهر کردن و اگر با غضب، محلّ غضب کردن بود. آن انحراف عظیم مردم بعد از آن همه آیات که خود را جهنمی کرده اند، سبب شد که اینجا محلّ غضب کردن باشد. پس، غضب در این وضعیت، یعنی؛ واکنش به گونه ای باشد که: ۱- مشخص گردد که این کاری که کرده اید خطای بزرگی بوده است. ۲- بهترین بیداری و حال رجوع را در آن ها ایجاد کند. این گونه برخورد ها، نفوس را مُقلب می کند و تاثیر عمیقی، می گذارد که با زبان، نمی توان چنین کاری کرد. خلاصه، این کار حضرت از روی عصبانیتی که از کنترل شان خارج شود، نبوده است، بلکه برای تنبیه، لازم بوده و دیگر، اندازِ لسانی، بر روی نفوس تاثیر نمی کرده است.

یک پیامبر، پیامبر دیگر را زده است؟ چگونه می شود؟

توجه به دو نکته در اینجا، لازم است: ۱- همیشه در مسیر هدف بایستی، یکسری هزینه ها داده شود. امام حسین علیه السلام، می خواهد جامعه را احیاء کند و نفوس را بیدار کند. حُب هزینه اش این است که نفس نفیس حضرت باید با آن کیفیت، با آن قوم، قرار بگیرد و بدن شریفشان، زیر سم اسبان برود. اندازه ی هزینه نیز، بستگی به آن میزان آسیب دارد. در زمان امام حسین علیه السلام جامعه به حدی از خباثت و غفلت و جهل در نفوسی رسیده بود که دیگر با موعظه و صحبت، اصلاً درست نمی شدند. حتی اگر امام حسین علیه السلام، پیروز می شدند، درست نمی شدند. اگر خداوند می خواست امام حسین علیه السلام پیروز می شد (حداقل با امدادهای غیبی) اما جامعه بیدار نمی شد و نهایتاً شبیه به ۲۰ سال قبل می شد که در سال ۴۰ هجری حضرت علی علیه السلام، فاتحانه بصره را فتح کردند و حاکم اسلام شدند، اما نفوس خفته اند.

۲- اینطور نبود که حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام از ماجرا خبر نداشته باشد. یعنی ایشان هم شریک در رسالتند. این جریان، یک برنامه

با این نگاهِ درست، دیگر انسان، از بدهای عالم، کینه به دل نمی گیرد. زیرا اگرچه که او به من بدی کرد اما از نگاهِ بالاتر، خداوند می خواست این را به من نشان دهد تا به من خیری برساند. (علتِ اینکه امام حسین علیه السلام بعد از شهید شدن ۵۰ نفر از یارانشان، بازهم رو به سپاه دشمن می گوید: بیایید و برگردید). کسی که همه ی قسمت

فایل های صوتی و مکتوب جلسات قبل، بر روی